

انسانِ ساختگی

دکتر کاظم محمدی

www.ketab.ir



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه : محمدی کاظم ، ۱۳۴-

عنوان و نام پدیدآور : انسان ساختگی / نویسنده : کاظم محمدی.

مشخصات نشر : کرج : نجم کبری، ۱۳۸۸.

♦ مشخصات ظاهری : ۴۱۶ص؛ ۲۱در ۱۴س.م.

شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۶۲۹۹-۰۸-۴

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

یادداشت : کتابنامه: ص ۳۸۱.

یادداشت : نمایه

موضوع : از خود بیگانگی (فلسفه)

موضوع : Alienation (Philosophy)

موضوع : انسان (فلسفه)

موضوع : Personalism

رده‌بندی کنگره B ۸۰۸/۲

رده‌بندی دیویی ۳۰۲/۵۴۴

شماره کتابشناسی ملی : ۵۹۶۷۳۴۴



نام کتاب : انسان ساختگی

نویسنده : دکتر کاظم محمدی

انتشارات : نجم کبری

لیتوگرافی : ناژو

چاپ و صحافی : ناژو

تیراژ : ۳۰۰

نوبت چاپ : اول، ۱۳۹۹

قیمت : ۵۵۰۰۰ تومان

شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۶۲۹۹-۰۸-۴

فهرست

۷	۱	مقدمه انسان در عصر جدید
۴۷	۲	گستره‌ی اثرات انسان و مناهیم
۶۰		الف: نظر تورات
۶۲		ب: نظر قرآن
۶۵		نامگذاری عمومی
۹۲		طبیعت و طبیعی
۱۱۷		انسان ساختگی
۱۲۳		امید و عنایت
۱۲۸		تغییر و تبدیل
۱۴۸		۱- وقت
۱۵۰		۲- یوم
۱۵۵		۳- عام، سنه
۱۵۶		۴- ساعت
۱۵۹		۵- عصر
۱۵۹		۶- دهر

۱۶۱	کلمه
۱۹۰	بازگشت به خویش
۲۰۰	سادگی
۲۰۰	جنبه‌ی مثبت
۲۰۰	جنبه‌ی منفی
۲۰۱	ترکیبات
۲۲۵	در نگاه مولانا
۲۲۹	فضیلت
۲۴۱	آیا سادگی فضیلت است؟
۲۴۴	سختی
۲۵۱	پیچیدگی
۲۵۷	ساختگی

۲۸۵	انسان، عرفان، دین	۳
۲۸۸	الف: انسان طبیعی	
۳۱۴	ب: عرفان و انسان طبیعی	
۳۵۴	پ: دین و انسان طبیعی	
۳۷۳	توجه به طبیعت	

۳۸۱	کتابنامه	۴
۳۸۷	نمایه	۵

[۱]

مقدمه

انسان در عصر جدید

انسان زین، ساخته از ساختگی ست
دلباختگی است دلباختگی ست
از اصل خردی برآمده، دور و بعید
حاصل ز برای انسان و ساختگی ست

در دوران جدید دو واژه بسیار برای ما گشته و تکرار می شود، «اصل» و «کپی». کپی از روی اصل گرفته شده است، ای با اصل یکی نیست، حتی آنجائی که از لحاظ قانونی کپی را با اصل جایگزین می کنند و مهر می زنند که کپی برابر با اصل است، این تنها یک قرارداد موری است و خود نیز می دانند که کپی برابر با اصل نیست، زیرا با کپی با مهر قانونی برابر با اصل نیز نمی توان نقل و انتقالی را صورت داد مگر آنکه اصل نیز وجود داشته باشد و با آن اصل نقلی صورت بگیرد. پس کپی تنها از آن جهت برابر با اصل است که صورتی از اصل است و در واقع

نشان دهنده‌ی این است که اصلی وجود دارد. تنها کار کپی این است که به اصلی اشاره می‌کند که این کپی نشانی و صورتی از آن است بی‌اینکه آن باشد. و این نکته‌ی مهمی است که با بحث ما نیز مربوط است.

انسان نیز در جامعه‌ی امروزی همین است، یعنی باید اصل بودن و کپی بودن را در داشته‌ها و یافته‌ها و کنش‌های وی مورد نظر قرار داد. باید دید که انسان‌ها اصل‌اند یا کپی، و اگر کپی هستند اصلشان کجاست؟ ریرا این پرسش نیز تماماً قانونی است که: «اصلش کجاست؟».

و منی که انسان کپی است و یا کپی می‌شود، باید دید که اصل آن کجاست و این بسیار قابل تأمل است، اینکه کسی در خود اندیشه کند و در اصل یا کپی بودن خود ناظر باشد و حتی کنجکاوانه از خود بپرسد که: آیا من اصل هستم یا کپی؟ شاید این پرسش کمی مضحک به نظر برسد ولی مضحک آن است که برخی واقعاً اصل نیستند و دقیقاً بی‌اینکه خود بدانند، کپی‌اند. البته شاید کپی به کپی بودن خود واقف نباشد ولی هر اصلی به اصل بودن خود واقف است و غیر خود را کپی و یا جعلی می‌داند. با جعلی دیگر یک برگه، کار به مراجع قانونی هم ممکن است بکشد، و از حالت حقوق احتمالاً کیفری بشود در این صورت پروسه‌ی کار طولانی می‌شود، به دای قضات و دآوری و نهایتاً کیفر به میان می‌آید و این در حالی است که متأسفانه در خصوص انسان چنان چیزی یا وجود ندارد و یا اساساً این مسئله اندیشه نشده است و من برای نخستین بار است که بیان می‌کنم که اگر در اسناد قانونی و حقیقی چیزی به نام کپی و اصل و هم اصل و جعل وجود دارد، همین نیز در عالم بشری وجود دارد که برخی اصل نیستند و یا کپی‌اند و یا جعلی، در این صورت باید به جعلی بودن نیز کیفری انتقال داده بشود، که البته شاید در قانون در این خصوص موادی را

داشته باشد ولی من در اینجا مرادم قانون فلسفه است و نه فلسفه‌ی قانون؛ و لذا اصل و کپی و جعل و ساختگی بودن را در حوزه‌ی انسان‌شناسی و فلسفه مورد نظر قرار می‌دهم و کیفیت و کمیت آن را از این دو منظر جست‌وجو می‌کنم و نهایتاً در محکمه‌ی داوری عقلی و انسانی در این باره که من اصلم یا کپی و یا جعلی و ساختگی به هویت و حقیقت خویشتن رأی خواهم داد. این امری است انسانی در حوزه‌ی تمامی انسانها، در هر جایی که هستند.

در عالم اقتصاد نیز چنین است منتها به جای کپی از بدلی و ساختگی استفاده می‌شود. مثلاً گفته می‌شود طلای اصلی، طلای بدلی و لذا در بسیاری جاها فروشگاه‌های بزرگی وجود دارد که رسماً تابلو زده‌اند «بدلیجات» و این بسیار جالب و عجیب است و عجیب‌تر اینکه بسیاری از افراد آنجا را مورد دیدن نظر قرار داده و از آن با خریدهای مکرر خود استقبال می‌کنند. طلای بدلی یا قلابی یا ساختگی و غیر اصل، جواهرات بدلی و غیر اصل، سس‌الماس، ختگی، مروارید ساختگی و یا دیگر سنگهای قیمتی که مشابه آن را می‌سازند تا افراد از شکل آن با خریدی که دارند استفاده کنند ولی مسلماً ده چیز در آنها نیست، یکی «خواص» و دیگری «ارزش»، که بحسب مربوط به طبیعت و دیگری مربوط به اقتصاد می‌شود، و در درون خود با خود این و آن تنها یک چیز انتقال داده می‌شود و منتقل می‌گردد و این سرراست بودن، بدلی و ساختگی بودن و نهایتاً «فریب» است.

این فریب در حوزه‌ی انسانی با چیزهایی که مال فرد نیست بی‌تفاوتی ندارد و افراد عموماً در روابط اجتماعی چیزهایی را به عرضه می‌رسانند که از آن خود نیست و اصلی آن را تأیید نمی‌کند، اموری که فروتر از کپی است، یعنی جعلی و ساختگی و در درنگی در زندگی انسان در این عصر، ساختگی و جعلی بودن فکر، دانش، عمل و شخصیت انسان

را می‌توان مورد نظر قرار داد، و این کپی‌تراشی یا جعلی‌سازی و ساختگی کردن مبنایی جز از خود بیگانگی ندارد، یعنی انسان امروز انسانی از خود بیگانه است و همین از خود بیگانگی است که از اصل دور می‌افتد زیرا اصل را نمی‌شناسد و به ناچار برای عَلم کردن خود باید یا به کپی‌چنگ بزند و یا تقلایی برای ساختگی شدن خود بکند.

این انسان کپی، جعلی و یا ساختگی را برخی شاید چنین بپندارند که در بین عوام یافت و یا دیده می‌شود و خواص از این اتهام بری هستند. ولی واقع این است که در بین انسانها این مقوله در عصر جدید امری است سابع گسترده و از لحاظ فاجعه بسیار ژرف و عمیق. گاه در این از خود بیگانگی که در ساختگی و جعلی بودن انسان کارساز است افرادی را در ساخت معلّم، استاد، دانشمند، و حتّی «فیلسوف» می‌توانیم، ببینیم، و این عناوین مانع از آن نیست که دیگر عناوین شغلی و اجتماعی به این مجموعه افزوده نشود. در این بلبشوی تمدّن بی‌مدنیت و فرهنگ بی‌فرهنگ، هر کسی می‌تواند در این حوزه قرار بگیرد، اما آنچه که در این بین شاید فراموش داشته باشد، میزان ساختگی بودن افراد است و چندان که می‌بینیم که این بدبختی مبتلا هستند و کمتر کسی است که کپی نباشد، جعل نشده باشد، ساختگی از آب در نیاید و به عبارتی طبیعی و ساده باشد.

چارلی چاپلین، هنرمند و نابغه‌ی سینمای دیروز با نمایش فیلم «عصر جدید» به دقت عصر جدید را به نمایش در آورده است، و ماهیت حل شدن انسان در جهان ماشینی و صنعتی را به بهترین وجه ممکن بی‌این که «خود» را لحاظ کند به تصویر کشیده است. این فیلم کم‌دی از جدّی‌ترین وضعیت جامعه‌ی گسترده‌ی صنعتی است با سیاست‌ها و اقتصادهای کلان، با فرهنگهای بی‌فرهنگی و انسان‌های تهی از انسانیت. نمایشی خنده‌دار و در عین حال گریه‌آور از وضعیت انسانی

که «مسخ» شده و به طرز وحشتناکی «از خود بیگانه» گشته است. انسانی «الینه» شده و بی هویت.

درنگ در الفاظی که به نوعی این مفهوم را برای ما تداعی می کند بسیار مهم است. بی خویشی، بی خودی، بی خویشتنی، ناخویشی، ناخودی، ناخویشتنی، از خود بیگانگی، خروج از معنی خود بودن، نا من بودن، و آنچه که در لفظ غربی الیناسیون یا آلیه ناسیون خوانده می شود - Alienation - موردی است که دقیقاً به عصر جدید مربوط می شود. با گسترش دانش صوری و استخدام دانش در ظهور و ازدیاد ابزار تکنولوژی و در ازای آن فزونی تولیدات و در اختیار قدرت و سیاست قرار گرفتن آن، زمینه ای مساعد برای به استخدام و استثمار استثمار گرفتن انسان شد. و چنان انسان را در خود غرق کرده که برای گذران زندگی تنها باید به آنچه که باید با آن امرار معاش کرد اندیشیده و از این مفرط اندیشی اتزاق خویشتن خویش را فراموش یا گم کرده است.

دقیقاً معلوم نیست که اصطلاح الیناسیون و الینه شدن انسان به معنای بیگانه شدن و دور افتادن از خود از کی و از کجا و توسط چه کسی صورت گرفته است، ولی از قرائن پیداست که در قرن هجدهم و نوزدهم به این طرف مورد توجه قرار گرفته است. شاید چنان که برخی می گویند با ایدئالیسم هگلی وارد فرادگاه فلسفی و جامعه شناسی شده باشد. چنان که دکتر علی شریعتی در این باره همین نظر را دارد و بیان می کند اولین بار هگل این اصطلاح را در «اسفه ای ایدئالیسم خاص خویش به کار برده و مقصودش «ایده ی مطلق» بود که در برابر طبیعت بیگانه شده است. بر اساس یک حرکت تکاملی دیالکتیکی وارد تاریخ می شود و در سرگذشت تکاملی انسان اندک اندک به «خود آگاهی» می رسد و در انسان شرقی به نیمه خود آگاهی

- از طریق اشراق - و در انسان غربی معاصر به خودآگاهی - از طریق عقل - نائل می‌شود و بدین گونه «ایده‌ی مطلق» - با خدا - به وسیله‌ی انسان عقلی، از «باخود بیگانگی» رها می‌شود و خود را کشف می‌کند و به تعبیر او بنا بر این، این خداست که به انسان نیاز دارد.^۱

طبیعتاً در نگرش فلسفی هگل و پس از او باخ و نیز مارکس چیزی از این بابت وجود داشته است، با آنکه از لحاظ فکری بین این سه چندان نفاهمی نبوده و در عین حال این هر سه را در جامعه‌شناسی فلسفی و فلسفه‌های اجتماعی با هم گره خورده می‌بینیم، خاصه که اندیشه‌های هگل و طرزی باخ به مارکس انتقال یافته است. باخ نیز بر این بود که مذهب با باعث از خودبیگانگی و الینه شدن انسان می‌شود، مارکس نیز با آنکه در این باور با باخ هم عقیده بود در عین حال عامل اصلی الینه شدن انسان را صرفاً اقتصادی می‌دانست، و بر این باور برخی جامعه‌شناسان نیز ماشین و تولیدات گسترده‌ی اقتصادی و ماشینی شدن نظام اجتماعی را عاملی را باعث اصلی بیگانگی و الینه شدن انسان قلمداد می‌کنند. مایدگر هم گویا که کار را عاملی از عوامل برای از خودبیگانگی انسان تشخیص داده و سارتر هم ادبیات را خاصه در نثر مؤثر می‌داند. بالاخره هر کس به آئانه شدن انسان را از خود در جایی و به سببی نسبت می‌دهد و برای این مقصود مجرمی را در نظامات اجتماعی می‌جوید، در تصوّف نیز برخی، باورهای سوفیانه را از اسباب عمده‌ی الینه شدن انسان در شرق می‌داند، در این نیز زهدگرایی مفرط را باعث تلقی می‌کنند، و اگر باز بیندیشیم شاید بسیاری چیزها را بتوانیم در این باره مقصّر اعلام کنیم ولی تقصیر اصلی از خود انسان است، هر گاهی که او از خود طبیعی و از سادگی

خود فاصله می‌گیرد، زمینه را برای ظهور دیگر عوامل پدیداری آن ایجاد می‌کند، و جالب است که جامعه‌شناسان و روان‌شناسان و فیلسوفان همه چیز را در این باره یاد کرده‌اند جز خود «انسان».

باری هر چند که هگل را در این امر نام برده‌اند ولی طبیعتاً اگر هم او این لفظ را به کار برده باشد با پیشینه‌ای از افکار ماقبل چنین برداشتی را بر ساخته و بیان نموده است که در این راستا نمی‌توان از اندیشه‌های فیخته - فیشته - (۱۸۱۴-۱۷۶۲) یا شلینگ (۱۸۴۵-۱۷۷۵) گذشت، چه این در از لحاظ مفهومی شاید سنگ بنای این نوع اندیشه را پی ریخته باشند و هم‌زمانی لاتن شلینگ با هگل این انتقال معنا را به وی تسری و تسهیل کرده باشد. فیشته و پانهایم نیز در اثر خود به نام از خود بیگانگی انسان - در قرن هجدهم و نوزدهم اشاره کرده و ما نیز آن را تکمیل کردیم. او تصریح نموده است: واژه‌ی بیگانگی در مفهوم فلسفی آن نخستین بار به سید فیشته و هگل در اوایل قرن نوزدهم مورد استفاده قرار گرفت....».

به هر جهت آنچه که در الیناسیون وجود دارد با توجه به واژه‌ی لاتینی آلیاس یا آلیاس - Alius - به معنای «دیگر» که افزودن ان - en - به انتهای آنکه تبدیل به همان آئینه یا الینه - Alien - می‌شود معنای دیگری می‌دهد و در واقع الینه شدن یعنی از خود - خارج و یا خارج شدن و به نوعی غیر از خود یا دیگری شدن. این تسیری از از خود بیگانگی انسان است. این از خود بیگانگی به ما می‌گوید که از ساده بودن دور می‌کند و تبدیل به کسی یا کسانی می‌کند که هیچ ارتباطی با خود انسان ندارند، و این همان خروج از سادگی و در آمدن به ساختگی است و با الینه شدن انسان در واقع انسان موجودی غیر

خود یا تماماً ساختگی می شود که این فرد جدید که جعلی، دروغین، غیر واقعی یا ساختگی است هیچ ارتباطی با هویت و حقیقت طبیعی انسان ندارد و لذا برای یافتن خود، باید ابتدا فهمید که از خود بیگانه و دور شده است و این اولین گام در فهمیدن موقعیت خود و باز یافتن هویت گم شده و از دست داده شده‌ی خود خواهد بود.

جالب است که در قرآن موردی وجود دارد که اگر در آن دقت بشود شاید این مفهوم به شکل دقیقش مورد نظر قرار بگیرد، و در این دقت به فهم دقیق موقعیت انسان راهی پدیدار بشود. این مورد در این آیه به خوبی خود را نشان می دهد: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۱ و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند [و آنان را دچار خودفراموشی کرد؛ آنان همان نافرمانانند].

بعداً در خصوص این آیه سخن خواهم گفت و چگونگی خروج انسان از سادگی و ورودش به ساختگی را مورد بررسی قرار خواهم داد که تماماً در این آیه بدان اشاره شده است. جالب است که لحن آیه بسیار ساده و دور از پیچیدگی است ولی در این حال در دل این سادگی نوعی پیچیدگی وجود دارد که نحوه ساختگی بودن و روال به ساختگی رفتن را برای ما به خوبی آشکار می سازد.

در این دنیای طبیعی پیچیده از فرط سادگی، و در اجتماع ساده از فرط پیچیدگی، انسان همه کاره و هیچ کاره است. همه کاره است زیرا هر کاری را در جامعه و طبیعت انسان انجام می دهد و بی کاره، زیرا انسان بازی خورده‌ی خیلی از افراد است که با تدبیری منفی، انسانها را در جریان سیاست و اقتصاد به نفع خود به جریان می اندازند و انسان نیز به

مرور این جریان را هم می‌پذیرد و هم با طیب خاطر در آن حرکت می‌کند. در این حرکت بر وفق مراد دیگران به مرور، خود نیز برای خود، از سادگی در می‌آید و به درهمی و اختلاط می‌گراید، اختلاطی از پوشش‌های نا مانوس ولی خواسته و آشنا و در این راستا آنچه که به آرامی و در بستر روان زمان از دست می‌دهد «خود» است، این از دست دادن خود او را در مرحله‌ای «بی‌خود» می‌سازد و در ازای این بی‌خودی او باید برای خود، «خودی» دست و پا کند ولی از آنجا که خود اصلی گم شده است و فرد به بی‌خودی مبتلا شده است به ناچار به دنبال یک کپی می‌گردد، یک چیزی شبیه به اصل و چون اصلی در کار نیست مجبور به جعل می‌شود و در این جعل است که هویتی ساختگی و غیر ریشیر به خود می‌گیرد و هر گاه در این جعلی و ساختگی بودن شناخته شود، و نقابی که بر چهره زده پشت آن برای دیگران پیدا شود او مجبور به تغیر هویت می‌شود و این بار باید شخصیتی دیگر و هویتی دیگر را جعل کند تا بتواند باز هم چند صباحی را در بین مردم با شانی «کاذب» گذران و سپری کند و این داستان می‌تواند تا مرگ و یا تا بازیافتن هویت اصلی و انکشاف خویشتن خویش ادامه داشته باشد.

با مطالبی که گفته شد گمان می‌کنم توانسته باشم زرق و جلی یا ساختگی را توضیح داده باشم. وقتی که ما از کپی سخن می‌گوییم یعنی اصلی در کنار آن و یا پشت آن وجود دارد و به اعتدال اصل ما می‌توانیم یک کپی را تدارک یا تهیه ببینیم، و هر گاه کسی سابق النعل بالنعل با اصل برابر باشد با قید کپی با اصل برابر است به نوعی تأیید شده و مقبولیت قانونی و عام می‌گیرد. وجود کپی نشان از حقیقت یک اصل دارد که در جای دیگر است و فردی که کپی را برای کاری ارائه می‌دهد باید در مواقع ضروری به اصل ارجاع بدهد و